

کتاب آرامش در پرتو ایمان

جول اوستین



مترجم: رسول ابراهیمی

سرشناسه کتاب

هرگونه کپی برداری از این کتاب به هر شکل ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

نام کتاب	کتاب آرامش در پرتوی ایمان
عنوان انگلیسی	I Declare _ 31 Promises to Speak Over Your Life
نویسنده	جول اوستین
مترجم	رسول ابراهیمی
موضوع	موفقیت
نوبت چاپ	الکترونیکی

فهرست مطالب

15	روز اول
18	روز دوم
21	روز سوم
24	روز چهارم
27	روز پنجم
30	روز ششم
32	روز هفتم
34	روز هشتم
37	روز نهم
40	روز دهم
41	روز یازدهم

44	روز دوازدهم
46	روز سیزدهم
49	روز چهاردهم
52	روز پانزدهم
54	روز شانزدهم
57	روز هفدهم
60	روز هجدهم
61	روز نوزدهم
63	روز بیستم
66	روز بیست و یکم
68	روز بیست و دوم
70	روز بیست و سوم
73	روز بیست و چهارم
75	روز بیست و پنجم
78	روز بیست و ششم

81	روز بیست و هفتم
83	روز بیست و هشتم
84	روز بیست و نهم
86	روز سیام
89	روز سی و یکم
91	نتیجه‌گیری

مقدمه

حرف‌های ما قدرت خلق کردن دارند. هر وقت چیزی را به زبان می‌آوریم، چه خوب و چه بد، به آن جان می‌بخشیم. بسیاری از مردم درباره خودشان، خانواده‌شان و آینده‌شان حرف‌های منفی می‌زنند. آن‌ها چیزهایی مثل این می‌گویند: من هیچ‌وقت موفق نمی‌شوم. این بیماری حتماً مرا از پا درمی‌آورد. اوضاع کار آن‌قدر خراب است که فکر نکنم دوام بیاورم. فصل آنفولانزا دارد می‌آید، حتماً من هم می‌گیرم.

نکته اصلی اینجاست: شما باید حرف‌هایتان را در جهتی بفرستید که دوست دارید زندگی‌تان به آن سمت برود. نمی‌توانید از شکست حرف بزنید و انتظار پیروزی داشته باشید. نمی‌توانید از کمبود و نداری بگویید و انتظار فراوانی داشته باشید. شما همان چیزی را به دست می‌آورید که به زبان می‌آورید. اگر می‌خواهید بدانید پنج سال دیگر در چه حالی خواهید بود، فقط به حرف‌هایی که امروز درباره خودتان می‌زنید گوش کنید. ما با کلماتمان می‌توانیم آینده خود را پر از برکت کنیم یا آن را نفرین کنیم. به همین دلیل هرگز نباید بگوییم: من پدر یا مادر خوبی نیستم. من زشت و بی‌جاذبه‌ام. من دست‌وپاچلفتی هستم. هیچ کاری را درست انجام نمی‌دهم. احتمالاً از کار اخراج می‌شوم.

نه، این افکار ممکن است به ذهن شما بیایند، اما اشتباه نکنید و آن‌ها را به زبان نیاورید. لحظه‌ای که آن‌ها را بر زبان می‌آورید، اجازه می‌دهید در زندگی‌تان ریشه کنند. بارها پیش آمده که فکر منفی به ذهنم رسیده و نزدیک بوده آن را بگویم، اما جلوی خودم را گرفته‌ام و با خود فکر کرده‌ام، نه. دهانم را می‌بندم. من شکست را وارد آینده‌ام نمی‌کنم. من از ناکامی در زندگی‌ام حرف نمی‌زنم. به جای آن، شرایط را تغییر می‌دهم و از لطف و رحمت خدا در آینده‌ام می‌گویم. من اعلام می‌کنم: من پر از برکت هستم. من قوی هستم. من سالم هستم. امسال سال فوق‌العاده‌ای خواهد بود. وقتی این کار را می‌کنید، در حال برکت دادن به آینده‌تان هستید.

من این کتاب را که شامل سی‌ویک جمله تأکیدی است نوشتم تا شما بتوانید هر روز، و در هر ماه، آینده خود را پر از برکت کنید. امید من این است که هر روز لحظه‌ای وقت بگذارید و با یکی از این جملات مثبت، الهام‌بخش و دلگرم‌کننده، آینده‌تان را متبرک کنید. اگر هر روز یک جمله و داستان آن را بخوانید، باور دارم خود را در موقعیتی قرار می‌دهید که برکت‌های خدا را دریافت کنید.

وقتی می‌خواستیم یک استادیوم ورزشی قدیمی در شهر هیوستون را برای کلیسای جدیدمان آماده کنیم، معماران به ما گفتند که هزینه پروژه میلیون‌ها دلار بیشتر از برآورد اولیه ما خواهد بود. من از ارقامی که

گفتند شوکه شدم. وقتی به خودم آمدم، با خود فکر کردم، این غیرممکن است. من هرگز نمی‌توانم این همه پول جمع کنم. امکان ندارد این اتفاق بیفتد.

این افکار در ذهنم بودند، اما می‌دانستم که نباید آن‌ها را به زبان بیاورم. نگرش من این بود که اگر قرار است آینده‌ام را پیش‌بینی کنم، می‌خواهم چیز خوبی را پیش‌بینی کنم. من چیزی را که احساس می‌کنم یا چیزی را که در دنیای واقعی به نظر می‌رسد، به زبان نمی‌آورم. نه، من چیزی را می‌گویم که خدا درباره من می‌گوید.

جمله تأکیدی من این بود: خداوند تمام نیازهای ما را تأمین می‌کند. او روزی‌دهنده ماست. شاید این کار غیرممکن به نظر برسد، اما من می‌دانم که خدا می‌تواند کارهای غیرممکن را انجام دهد. هر جا که خدا رؤیایی به انسان بدهد، حتماً وسایل رسیدن به آن را هم فراهم می‌کند.

اگر اهل ورزش بیسبال باشید، احتمالاً خوزه لیما را می‌شناسید. در دهه نود میلادی، او پرتابگر ستاره تیم هیوستون آستروس بود. در یک فصل، او بیست و یک بازی را برد و یکی از بهترین پرتابگرهای لیگ به حساب می‌آمد. اما اتفاق جالبی افتاد. وقتی تیمشان از استادیوم قدیمی به ورزشگاه جدیدی در مرکز شهر نقل مکان کرد، دیوارهای زمین جدید

خیلی نزدیک‌تر از ورزشگاه قبلی بود. البته این به نفع بازیکنان ضربه‌زن و به ضرر پرتابگرهاست.

اولین باری که خوزه لیما به ورزشگاه جدید رفت، روی سکوی پرتاب ایستاد. وقتی به زمین نگاه کرد و دید که دیوارها چقدر نزدیک هستند، اولین کلماتی که از دهانش خارج شد این بود: من هرگز نمی‌توانم اینجا خوب پرتاب کنم. دیوارها خیلی نزدیک هستند.

آیا می‌دانید چه شد؟ او که در یک فصل بیست و یک بازی را برده بود، ناگهان تبدیل به بازیکنی شد که شانزده بازی را می‌باخت. این یکی از بزرگ‌ترین افت‌های تاریخ تیمشان بود. چه اتفاقی افتاد؟ او آینده‌اش را با حرفش پیش‌بینی کرد. آن افکار منفی به سراغش آمدند و او به جای نادیده گرفتنشان، اشتباه کرد و آن‌ها را به زبان آورد. وقتی چیزی را به زبان می‌آورید، به آن جان می‌بخشید.

وقتی پسر بچه بودم، مردی بود که شرکتش مسئول نگهداری از محوطه کلیسای ما بود. او مردی بسیار خوب، مهربان و خوش‌برخورد بود. اما همیشه حرف‌های منفی می‌زد. هر بار که با او صحبت می‌کردم، به من می‌گفت که زندگی چقدر سخت است، کار و کاسبی کساد است و وسایلم مدام خراب می‌شوند. او در خانه مشکل داشت. یکی از فرزندان نافرمانی می‌کرد و همین‌طور مشکلات دیگر. من او را ده سال،

هفته‌ای دو بار می‌دیدم .یک بار هم یادم نمی‌آید که حرف مثبتی زده باشد .من وضعیت او را سبک نمی‌شمارم .نکته این است که او داشت شکست را برای خودش پیش‌بینی می‌کرد .او آینده‌اش را نفرین می‌کرد . او نمی‌فهمید که حرف‌هایش دارد او را به دام می‌اندازد .

متأسفانه، وقتی حدوداً پنجاه و پنج ساله بود، به شدت بیمار شد .دو سه سال بعد را در بیمارستان‌ها گذراند .سرانجام در تنهایی و با ناراحتی از دنیا رفت .نمی‌توانستم به این فکر نکنم که او تمام زندگی‌اش این پایان غم‌انگیز را پیش‌بینی کرده بود، چون همیشه می‌گفت که هیچ‌وقت به سن بازنشستگی نمی‌رسد .او همان چیزی را به دست آورد که با حرف‌هایش طلب می‌کرد .

شاید شما الآن در شرایط سختی باشید، اما اجازه دهید شما را به یک چالش دعوت کنم .از کلماتتان برای توصیف وضعیت فعلی استفاده نکنید .از کلماتتان برای تغییر وضعیت استفاده کنید .از این کتاب به عنوان راهنمایی برای اعلام پیروزی خود در هر روز استفاده کنید . سلامتی را اعلام کنید .لطف و رحمت خدا را اعلام کنید .فراوانی را اعلام کنید .

شما با حرف‌هایتان به باورتان جان می‌بخشید .در طول روز باید مدام بگوییم :من از لطف خدا برخوردارم .من با کمک مسیح می‌توانم هر